

# شعر فارسی معاصر در افغانستان

## قاری عبدالمکمل الشعرا

شعبی کدکنی

شعر دری در افغانستان امروز دگرگون‌یافته و شاعران جوانی هستند که در راه و رسمهای دیگری - جز آنچه در گذشته شعر دری جریان داشته - شعر می‌سرایند و اینان امیدهای آینده شعر دری در این ناحیه از قلمرو زبان پارسی هستند و هم‌اکنون کارهای ارزنده و آثار دلپذیری در قالبهای آزاد، در این ناحیه، بچشم می‌خورند که بجای خود از شعرهای گذشته تفاوتهای بسیار دارد با اینهمه هنوز گویندگان توانائی هستند که در اسالیب پیشین شعر می‌سرایند و آثار ایشان دارای همان خصائص شعر هزارساله پارسی است. در نیمقرن اخیر چند گوینده توانا در افغانستان بوده و هست که باید درباره ارزش و نقد آثار هر کدام مقاله‌ای نوشته شود تا خوانندگان از صور گوناگون شعر پارسی در این بخش از قلمرو زبان دری آگاه شوند و اگر بخواهیم از یک نظام تاریخی و طبیعی پیروی کنیم باید از قاری عبدالله ملک الشعراء افغانستان آغاز کنیم که هم شاعر برجسته‌ای است و هم ادیب و ناقد نکته‌یابی، همچنانکه در عالم عرفان و فلسفه اسلامی نیز پایگاهی دارد و از نظر سابقه شعری و نوعی پیشوایی و استادی حق او بر دیگر گویندگان معاصر افغانستان مقدم است اگر چه گویندگانی در امروز هستند که شعرشان بجهاتی شاید از شعر قاری عبدالله پخته‌تر و شیواتر باشد. اما آشنائی با شعر او شاید به همین جهاتی که یاد کردیم، لازمتر از دیگران باشد. همانگونه که در مقاله‌های پیشین یاد کردیم شعر دری در افغانستان و تاجیکستان و هند و پاکستان و نقاط دیگر، در دوسه قرن اخیر، با آنچه در ایران رواج داشته تفاوتهایی دارد و اسلوب رایج و همه‌پسند شعر در این نواحی بیشتر همان شیوه هندی یا اصفهانی یا به تعبیری سبک صفوی است که اوج و صورت مشخص آنرا باید در پیدل سراغ گرفت و علت آنرا هم در مقاله‌های قبل یادآوری کردیم. *روشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

قاری عبدالله یکی از گویندگان برجسته‌ای است که در سراسر دیوان او نشانه‌های گرایش و تمایل به این شیوه بخوبی دیده میشود و خصوصاً غزلهای او رنگی محسوس و آشکارا از هنر اسلوب هندی دارد و با اینکه در قوالب مختلف شعر، سخن سروده است، غزلهای او یکدست‌تر و به کمال نزدیکتر است و او خود گفته است:

چنین که شیفته طرز «پیدلی» قاری

شالی  
برسن  
نسته  
نصفه  
ننه  
عرفه  
فانه  
فصله  
ماهه  
حاذق  
...

«کلیم» اگر نشوی در سخن، «کمال» تو چیست (۵۴)

که اشاره‌ای نیز به نازک‌اندیشیهای کمال‌الدین اصفهانی از غزل دارد که در تطور سبک هندی ما شاید بتوانیم او را یکی از عناصر بوجود آورنده این سبک در طول تاریخ ادبیات بشمار آوریم. بر روی هم، قاری عبدالله مانند همه پیروان پیدل، کار تازه‌ای در محور عمومی شعر انجام نداده بلکه ذهن او و همه این دسته از گویندگان نوعی ذهن تلقیق‌کننده و ترکیب‌ساز است، نه ترکیب‌ساز در معنی لفظی، بلکه در مفهوم معنوی آن یعنی بیشتر از جداول تغییرات ذهنی گذشتگان صورتهای تازه‌ای ترکیب می‌کند که در عین تازگی اجرای آن کهنه و دیرینه است و نقص شعر و کمبود اصلی در جنبشهای ادبی قدیم همیشه همین بوده است و آنها که این روزها دعوی طرفداری تجدد،

سلطان ولد  
 میرعلیشیر  
 درالدین چاچی  
 جمالی همدی  
 عرفی شیرازی  
 شری کشمیری  
 نظر کجاستی  
 سکن سیمبایه  
 سلطان قانونی سن  
 غسیه خان زنگ  
 عبدسه خان زنگ  
 نظری یشابوی  
 درالدین شیری  
 عاری گرای خان  
 نقش همدی  
 عبداللطیف خان شبانی  
 عبدالعزیز خان شبانی  
 شوکتی همدی  
 میردین جلیون پادشاه

باتوجه بامعانی وذهنیات قدما دارند ، همین اشتباه را می کنند بااینهمه درحدود همین دایره تثبیت شده وپذیرفته شده از قبل غزلهای قاری عبدالله از نوعی پختگی وکمال برخوردار است که او را درشمار چند غزلسرای نیمه اول قرن چهاردهم قرار می دهد . یکی از خصایص شعر او که از نظرزیانشناسی ومطالعه در بعضی لهجه های زبان دری قابل توجه است زبان شعری اوست که درخلال یک زبان ادبی وتثبیت شده کم و بیش تعبیر است وکلمات خاص لهجه خودرا داخل زبان شعر کرده واین کار البته چندان محسوس نیست واو خود یا این کار را باتوجه وعمل انجام نداده است وشاید احساس این تفاوت برای خواننده ای که درمنطقه ای دور از محیط زندگی او شعرش را می خواند ، آسان تر باشد ، از قبیل به کاربردن «سبا» بجای «سباح» و بمعنی فردا که یک استعمال عامیانه است ودر بعضی لهجه های اطراف نیشابور هم این کلمه در همین معنی استعمال میشود :

از سر کوی تو ای بت بخدا خواهم رفت  
 رفتم گر نشد امروز سبا خواهم رفت

وهمچنین از بعضی قافیه های شعر او می توان اختلاف تلفظ او را در مورد بعضی از کلمات ، باتلفظ همان کلمات در نواحی دیگر دریافت (ص ۱۲۱) وازینگونه خصوصیات زبانی در شعر او کم و بیش می توان چیزهایی را در نظر داشت که شاید مهمترین نشانه های نوعی تازگی در بیان شعری او باشد اما دید واسلوب وی مثل تمام گویندگان آن عصر ، در آن ناحیه ، همان دید بیدل وطرز بیان اوست اگرچه درباره پیشرفت نازی ها ومسائل سیاسی عصر خود سخن بگوید (۱۱) ، در شعر او نوعی رنگ عرفانی دیده میشود که سهم عمده ای از این امر نتیجه توجه او به اسلوب بیدل است اما خود او نیز از آشنایان این معنی است وچنانکه خواهیم دید با محی الدین ونسوس او آشنائی داشته وحتى به ترجمه آن پرداخته است در غزلهای او از نظر شکل ، هیچگونه تازگی وجود ندارد وتمام قوالب استقبال صائب وکلیم ویشتر بیدل است ، در بعضی غزلهای او گاه دو وگاه سه مطلع پشت سر هم آمده ومابند بیدل اغلب در یک وزن وقافیه دو یا سه غزل دارد . (۸۴ ، ۸۵ ، ۸۸) ویا اینکه به شعر گویندگان ایرانی عصر خود (بهار ، ۱۲۸ ، وفرخی یزدی ۱۶۴ و ایرج ۱۷۳) نظر داشته ، بیشتر خود را طرفدار همان اسلوب هندی می داند ودر غزلی که به استقبال بهار گفته می گوید :

طبع موزون تو قاری گرچه دارد سبک هند  
 ما هم از ایرانیان کسب هنر خواهیم کرد (۲)

قاری عبدالله در قوالب مختلف شعر سروده از غزل و قصیده ومثنوی گرفته تا ترکیب بند وصیغه وزیاعی ودویستی ودرام منظوم (درباره سه یاردستانی: حسن سباح ، عمر خیام ونظام الملک) که ترکیبی است از قطعات در اوزان وقوافی متنوع ومختلف . در پایان کلیات او مجموعه ای از قطعات ادبی منثور او ، که بیشتر نامه های وی است ، بچاپ رسیده واز نظر مطالعه در نشر فارسی معاصر در افغانستان قابل توجه است .

در پایان همه اینها رساله ای است به نثر با عنوان «محاکنه در باب خان آرزو وصهبائی» که رساله ای است شیرین وخواندنی ونماینده ذوق انتقادی وشم بلاغی ونکته یابی های خاص قاری عبدالله . شاید برای بعضی از خوانندگان یادآوری این نکته لازم باشد که بدانند ، سراج الدین علی خان آرزو که یکی از گویندگان بزرگ وتذکره نویسان برجسته قرن دوازدهم هند است ، رساله ای نوشته در نقد اشعار حزین لاهیجی که نگارنده آن رساله را در کتاب حزین لاهیجی نقل کرده است<sup>۱</sup> وبعد شاعر وادیبی دیگر بانام صهبائی برخاسته وآن تقدما ونکته یابی های «آرزو» را در مورد دیوان حزین پاسخ گفته است و رد کرده ، قاری عبدالله در این رساله به داوری درباره این که منقد که یکی مخالف حزین وخرده گیر کار اوست ودیگری مدافع او ، پرداخته و از

۱ - برای جزئیات این رساله وآشنائی با طرز نقد او ، رجوع شود به «حزین لاهیجی ، زندگی وزیادترین غزلهای او» از م . سرشک انتشارات توسی ۱۳۴۲ .

مجموع سخنان این سده تن بسیار نکته‌ها در باب نقد ادبی در زبان فارسی می‌توان دریافت که برای نمونه آوردن یک بیت حزین با انتقادی که آرزو کرده و پاسخی که سبھانی نوشته و آنگاه داوری و اظهار نظری که قاری عبدالله در میان آن دو کرده ، شاید بجا و مناسب باشد :

حزین گفته است :

در برگریز دی سختم تازه و تر است  
چون خامه خرمم ز نم جویبار خویش

و آرزو در نقد او گفته :

«دی را با سخن هیچ نسبتی نیست و نیز در موسم دی نم جویبار خشک نمی‌شود و برگریز درختان در آن ایام به سبب خشکی هوا نیست چرا که درین موسم برف می‌بارد و رطوبت در زمین بسیار می‌باشد» .

سبها در پاسخ آرزو ، اعتراض وی را چنین جواب می‌دهد که : «روانی جویبار منسوب به بهار است نه بخزان چه یاریدن در آن ایام نیز باشد . قطع نظر از این کثرت آب درین موسم برای درختان چه کار می‌کند ، چه موسم نشوونما نیست . پس مطلب شعر آنست که در برگریز ماه دی ، با آنکه پژمردگی برگ و گل است ، سختم تازه است و مانند خامه ، از نم جویبار خویش ، خرمم . چه آب جوی برای من کافی است ، بخلاف نهالها که در وقت دی ، آب جویبار در حق اینها هیچ فایده ندهد . شاید خان آرزو از لفظ «خویش» گمان کرده که مفاد شعر چنین خواهد بود که اگر چه در دی جویها خشک می‌شوند و در اثر خشکی زمین برگ و گل پژمرده می‌گردد ، لیکن جویبار من سیراب و باعث تازگی گلپای من است ، لهذا گفته‌اند که در آن وقت هم جوی خشک نمی‌شود .»

قاری عبدالله ، بعنوان داوری میان این دو خصم ادبی ، چنین اظهار نظر کرده است :

«منقد حق دارد که گوید دی را با سخن هیچ نسبت نیست و در موسم دی جوی خشک نمی‌شود چه از عبارت این بیت چنین مفاد بر می‌آید . پس اطاله‌ای که جناب سبھانی در اینجا به خرج داده‌اند نمی‌تواند که رقع این وهم کند ، بواسطه همین اطاله در سخن دی را که اولین ماه زمستان است خزان گفته است با آنکه خامه از نم جویبار خویش خرمی حسی و ظاهری ندارد ، گرچه آلت اظهار خرمی طبع نویسنده‌اش می‌توان گفت . خلاصه مضمون بیت شیخ (حزین) چنین تعبیری می‌خواهد :

در برگریز دی ، سختم تازه و تر است  
من خرمم ز طبع همیشه بهار خویش<sup>۲</sup>

و چنین است نوع نقدها و داوریهای این سده تن درباره شعر حزین که از نظر تاریخ نقد ادبی در زبان فارسی تا آنجا که اطلاع داریم دقیقترین و مفصلترین نقداست و بیش از اینها انتقادهای تذکره‌نویسان و شاعران از حدود چند کلمه تجاوز نمی‌کرده است<sup>۳</sup> .

قاری عبدالله گذشته از کلیات او که شامل این آثار که یاد کردیم می‌باشد ، تألیفاتی در زمینه‌های کتب درسی در افغانستان دارد که بررسی و نقد آنها خود تفصیل دیگری می‌طلبد و از مجال این گفتار بیرون است . اثر مهمی که بیرون از قلمرو شعر از وی بجای مانده ترجمه‌ای است که از فصوص الحکم محی‌الدین ابن عربی ، فیلسوف و عارف بزرگ اسلامی ، بفارسی کرده و هنوز بچاپ نرسیده است و چون این متن عارفانه از دشوارترین متن‌های فلسفی و عرفانی در اسلام بشمار میرود ، شاید به علت اصطلاحات و پیچیدگیهای خاص که در زبان محی‌الدین هست بتوان آنرا مشکل‌ترین کتاب در این زمینه‌ها دانست . از آنجا که این کتاب هنوز چاپ و منتشر نشده از چند

۲- کلیات فارسی ، چاپ کابل ۱۳۳۴ ، ص ۴۸۳ و قول فیصل یعنی نقدهایی بر خان آرزو در کاو نیور

چاپ شده است .

۳- برای سابقه نقد ادبی در ایران ، رجوع شود به نقد ادبی از دکتر عبدالحسین زرینکوب ، تهران

شر اندیشه .

و چون آن آگاهی درستی نداریم و داوری درباره آنرا باید بفرصتهای بعد واگذاریم. بطور کلی می‌توان گفت که اگر قاری در ترجمه این متن مهم عرفانی توفیق یافته باشد یکی از دشوارترین کارها را در زمینه ترجمه آثار عرفان بزبان پارسی انجام داده است زیرا کمتر کسی توانسته است چنین جرأت و گستاخی از خود نشان دهد و نیکلسون آن خاورشناس معروف انگلیسی که در کار شناخت تصوف اسلامی یکی از برجسته‌ترین محققان این قرن است، هنگامی که قصد چنین کاری داشته متوجه شده است که ترجمه فصوص‌الحکم از جمله کارهای محال است و خود این کار را رها کرده است<sup>۴</sup> آثار دیگری نیز در زمینه‌های مختلف تاریخ و جغرافیا و ادب از وی باقی است که در مقدمه کلیات او یاد شده است<sup>۵</sup>.

قاری عبدالله فرزند حافظ قطب‌الدین در سال ۱۲۸۸ هجری در کابل متولد شد و در ۹ اردیبهشت ۱۳۲۲ شمسی سن هفتاد و پنج سالگی زندگی را در همان شهر بدرود گفت. جد او نیز از فاضلان و دانشمندان برجسته زمان خود بوده است. قاری عبدالله در کابل تحصیلات خود را در زمینه‌های ادب عرب و فقه و حکمت و کلام آغاز کرد و در بیست سالگی از فاضلان به نام و شناخته کابل بود که امیران و حاکمان روزخواستار صحبت و فیض دیدار او بودند. و مدتی بعنوان مربی شاهزادگان و ندیم امیران زندگی کرد و بعد در اولین سال تأسیس «مکتب حبیبیه» که نخستین مدرسه شیوه جدید در کابل بود او را بعنوان معلم انتخاب کردند و او مدت چهار سال در کار تعلیم و تربیت، وقت خود را صرف کرد و در همین ضمن به کار تألیف در دارالتالیف وزارت معارف افغانستان پرداخت و یک رشته کتابها در زمینه‌های مختلف برای دانش‌آموزان فراهم آورد. در ۱۳۱۳ بمقام ملک‌الشعرائی رسید. قاری عبدالله مسافرت‌هایی به هند و حجاز نیز کرد و سفرنامه حجتی نیز نوشته که موجود است.

فضلا و اهل ادب افغانستان قاری عبدالله را یکی از بزرگترین شاعرانی می‌دانند که در دو قرن اخیر در افغانستان ظهور کرده و حتی او را در اسلوب متأخران برجسته‌ترین شاعر و نمونه والای این شیوه شاعری می‌دانند. آنچه مسلم است این است که وی در شیوه هندی یکی از غزلسرایان برجسته افغانستان است. از غزل‌های او که بگذریم قصایدش مهم‌ترین بخش کلیات او را تشکیل می‌دهد که سبکی معتدل‌تر دارد و چندان هندی و پیچیده نیست اما گیرائی غزل‌های او را ندارد و بیشتر مضامین آن مدح است و مریه و اخلاق و زهدیات رایج در شعر قدیم فارسی و در دیوان او هجوسرای به هیچ وجه دیده نمی‌شود. غزل‌های او مانند تمام شاعران سبک هندی و بخصوص آنها که به بیدل نظر داشته‌اند یکدست و هموار نیست. در کنار ابیات خوب و گاه برجسته ابیات ست و ضعیف هم می‌توان یافت از این روی برای آنکه خواننده با شعر او آشنائی بیشتری حاصل کند برگزیده‌ای از سرفرصت و با فراغت باید فراهم آید و این غزل‌ها که اینک به نقل آنها می‌پردازیم نمونه‌هایی از غزل‌های خوب اوست که از هر کدام ابیاتی حذف شده و شعرهای روشن و معتدل‌تر آن آورده شده است.

از رخت دیده روشن است مرا  
آفتابی به روزن است مرا  
شب خیال تو در دل خونین  
سیر مهتاب و گلشن است مرا  
می‌کند دوستی به چون تو بلا  
وای ازین دل که دشمن است مرا  
دوستان حاصلم چه می‌پرسید ؟  
نگهی برق خرمن است مرا

\*

ای از چمن حسن تو یک غنچه دهانها  
چون سبزه به گلزار نسای تو زبانها  
از چشمه الطاف تو جاری است همیشه  
در جوی شرابین بدن، آب روانها  
صنع تو چه قدرت اثری کرد که بستمت  
شیرازة اوراق وجود از رگ جانها

\*

۴ - رجوع شود به مقدمه دکتر ابوالعلا عقیلی بر فصوص‌الحکم محم‌الدین جاب قاهره . ص ۲۰ .

۵ - کلیات قاری ، ص ۱۷ .

سرخوش نظاره از قدح ناز شد مرا  
چشمی بروی نرگس او باز شد مرا  
از ضعف منت خاک من آخر به باد رفت  
رنگ پریده‌ای ، پر و پرواز شد مرا  
رسوای عالمی شده‌ام از تغافلش  
لعل خموش پرده در راز شد مرا

\*

ای پراز گل ز رخت دامن مهتاب بهار  
سرف زیبایی تو رنگ گل و آب بهار  
اینکه برسبزه و گل می‌نگری شبنم نیست  
محو رخسار تو شد دیده پر آب بهار  
بلبل از نشئه او سرخوش و نرگس مخمور  
تا که در ساغر گل ریخت می ناب بهار  
دوسه‌روزی که چمن راست نمایش قاری  
دامن گل مکش از کف شب مهتاب بهار

\*

نخل آهی ز دلش قد نکشیده‌ست هنوز  
سایه‌مان از پی سروی ندویدمت هنوز  
طایر نامه‌بری را نفرستاده بکس  
رنگ رخسار تو خوبش نبریده‌ست هنوز  
گر کند منت بی‌جای بما ، جا دارد  
از کسی منت بیجا نشنیده‌ست هنوز  
می‌کند خنده به چاک‌دلم آن گل ، قاری  
بیرهن را به نسیمی ندریده‌ست هنوز

\*

با نقد داغ بر سر بازاری آمدم  
ای شوخ خود فروش خریدارت آمدم  
سرخوش نبود بلبل شیدا ز بوی گل  
روزی که من بجانب گلزارت آمدم  
یکره کند کاکل پر پیچ خود بین  
از من میرس کز چه گرفتارت آمدم  
دارد زبان شعله بیان تو سوز درد  
قاری اسپر شیوه گفتارت آمدم

\*

و بصران دل خراب خویشم  
در آتش از اضطراب خویشم  
با چشم تو ذوق بادهام نیست  
سرمست من از شراب خویشم  
پروای سیاہ روزیم نیست  
در سایه آفتاب خویشم  
کو خضر رهی که من درین دشت  
من گمشده سراب خویشم  
این دوری ما ز وهم هستی است  
خود در ره او حجاب خویشم

\*

شد مدتی که خاطرش از ما گرفته است  
یارب چه حرف در دل او جا گرفته است  
امروز ، در دیار جنون ، طفل اشک ماست  
شوریده‌ای که دامن صحرا گرفته است  
خورشید را ، چو صبح ، در آغوش می‌کشد  
روشندلی که دامن شبها گرفته است  
هرگز شکار دام علائق نمی‌شود  
آزاده‌ای که گوشه دنیا گرفته است  
امروز نام سرو سهی کس نمی‌برد  
طرف قد بلند تو بالا گرفته است  
صبر و شکیب و تاب و توان عقل و هوش را  
چشم ز دست ما همه یکجا گرفته است

\*

پیش رخت نمانده دگر آب و تاب صبح  
ای چهره تو شسته‌تر از آفتاب صبح  
خونم ز دیده ریخت شب غم ، شفق ندید  
رویت به یاد آمد و گشتم خراب صبح  
چیزی بغیر مهر ز اهل صفا مخواه  
مضمون آفتاب بود در کتاب صبح  
چون آسمان ستاره اشکی سحریشان  
تا از ضمیر صاف شوی کامیاب صبح

\*

یاد روزی که دلش مایل آزار نبود  
غمزه فتنه‌گرش بر سر پیکار نبود  
شب که دور نگهش داشت به کف ساغر ناز  
کس در آن بزم ندیدیم که سرشار نبود  
پرتو جلوه ، به هر بام و دری افتاده‌ست  
دیده بی‌بصران قابل دیدار نبود  
عسر با سختی بسیار سر آمد قاری  
وہ که این مرحله را جاده هموار نبود

\*

واز دویستی‌های اوست :

بهار آمد که آراید چمن را  
نسیم ارزان کند مشک ختن را  
بهار آمد که بیند چشم بیدار  
شب مهتاب ، جوش یاسمن را

\*

بهار آمد که برف از که پریدست  
فراوان سبزه در صحرا دمیدست  
بهار آمد که شبنم کاری صبح  
بروی سبزه‌ها الماس چیدست

\*

بهار آمد که عالم زنده گردد  
گل زرد ، اختر تابنده گردد  
به تشریف قدوم فرودین گل  
ز شادی يك دهان خنده گردد

\*

بهار آمد که گل از گل بر آید  
کدورت‌های دل ، از دل بر آید  
بهار آمد که باز از بهر گلگشت  
خرامان ماهم از منزل بر آید

\*

اگر گاهی ندیدی افسر کوه  
بین آن لکه ابر اندر سر کوه  
گهی پوشد ز ما روی افق را  
گهی آید فراهم در بر کوه

تا روی عرق ریز ترا دید نگاهم  
زد غوطه به سرچشمه خورشید نگاهم  
امشب که رخت پیش نظر جلوه گری داشت  
تا سبخدم از روی تو گل چید نگاهم  
خوش صحبت رنگین به چمن داشتم امروز  
گاهی گل و گه روی تو ، می‌دید نگاهم  
از خود به تماشای سر کوی تو رفتمست  
بیهوده به هر کوچه نگردید نگاهم

\*

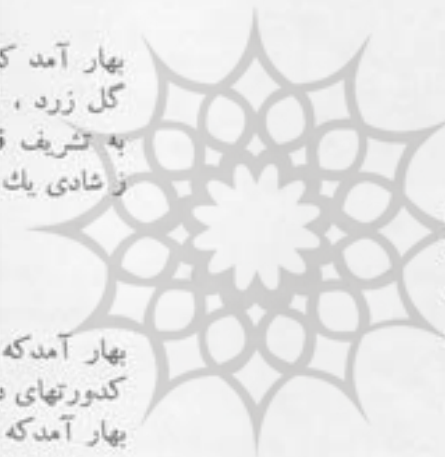
زلف یار مرا تماشا کن  
روزگار مرا تماشا کن  
بی رخس تیره روزگار شدم  
شام تار مرا تماشا کن  
داغ‌ها از تو در جگر دارم  
لاله زار مرا تماشا کن  
داده در کف عنان گریه غمت  
اختیار مرا تماشا کن

\*

يك برگ گل نمانده به گلشن بهار کو  
رفتمست آبروی چمن ، آبشار کو ؟  
امروز مردمان همه در خواب غفلت‌اند  
غیر از ستاره دیده شب زنده‌دار کو

\*

قاصد رسید و گفت به رنگی پیام او  
کز خود شدم ز نشئی ذوق پیام او  
حرفم هنوز بوسه به پیغام مانده است  
با لعل نکته‌پرور شیرین کلام او  
از نرگس تو ، سرمه ، سیه‌مست ناز شد  
یارب چه نشخیز فسون است جام او  
دلگیر از کدورت زلف تو چون شدم  
دارد صفای صبح بناگوش ، شام او



گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی